

بررسی و تحلیل انواع سکوت و خموشی در کلیات سعدی و صائب

مهدیه زراعتی نیشابوری

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نیشابور

دکتر بتول فخراسلام^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نیشابور

(تاریخ دریافت: 1396/2/7 تاریخ پذیرش: 1396/7/15)

چکیده

سکوت و خموشی به عنوان یکی از فضایل برجسته در متون دینی از انعکاس بالایی برخوردار بوده و به نقش مهم آن در تربیت روحی و معنوی انسان تأکید فراوان شده است. بازتاب این خصیصه در آثار ادبی فارسی هم بارز است. در این میان، سعدی و صائب در زمره ی شاعران برجسته ای قرار دارند که به این موضوع توجه ویژه ای نشان داده اند. آنچه که در این مقاله مورد نظر خواهد بود، تحلیل و بررسی انواع سکوت و خموشی در نگاه این دو شاعر است. سعدی و صائب به عنوان معلمان اخلاق جامعه و استادان ترویج منش و فرهنگ، خموشی را ستوده اند و در ابعاد گوناگون عرفانی، عشقی و دینی به توضیح اهمیت این ویژگی اخلاقی پرداخته اند.

واژگان کلیدی: سعدی، صائب، سکوت، خموشی، کلیات.

مقدمه

با نگاهی گذرا به آثار گوناگون تعلیمی می توان این واقعیت را دریافت که عالمان اخلاق و شاعران- که مروّجان اخلاق و منش نیکو هستند- یکی از وجه های تربیت نیک را سکوت به هنگام و سخن گفتن بجا دانسته و رعایت نکردن آن را نشانهی خفت و سبکی عقل گوینده به حساب آورده‌اند. اهمیت این مبحث در تربیت فردی و اجتماعی تا بدانجاست که گاه یک باب از کتاب تعلیمی خود را بدان اختصاص داده اند. نه تنها دیوانهای شاعران و کتابهای تعلیمی، که کتابهای امثال نیز پر از مثللهایی است که از زبان عامه نقل شده و در آنها همواره به حفظ زبان و رعایت سکوت و خموشی سفارش شده است. مثل رایج «زبان سرخ سر سبز را به باد میدهد»، تنها مثنوی است نمونهی خروار. بنابراین، میتوان به این مهم پی برد که هدف دانشمندان اخلاق و شاعران از توصیه به خاموشی، پرهیز از دردرس و دور شدن فرد از گرفتار آمدن در دام مشکلاتی است که پدید آورندهی آن، زبان گفتار است.

در میان زبندگان جامعه شاعران از جایگاه مهمی برخوردار هستند؛ زیرا می توانند در تبیین مسایل گوناگون برای همه ی مردم، در تکامل اخلاقی و معنوی جامعه اثری ماندگار بگذارند. در ادبیات فارسی هم با شاعرانی روبه رو هستیم که توانسته اند از عهده ی این نقش به خوبی برآیند که سعدی و صائب از آن جمله اند. سکوت و خموشی در کلیات این دو شاعر بسامد بالایی دارد و آنها از زاویه های گوناگون و متنوعی به تبیین و توضیح این موضوع پرداخته اند. آنچه که در این مقاله مورد بررسی قرار می گیرد، تحلیل یکی از این زوایا، یعنی انواع سکوت و خموشی در کلیات سعدی و صائب است.

انواع سکوت و خموشی در کلیات سعدی

سعدی در ادب فارسی همواره به عنوان یکی از مهندسان و نظریه پردازان نامی در کنار شاعران بزرگ فارس‌زبان چون «فردوسی و حافظ و مولانا» شناخته می‌شود. بنابراین وقتی پای صحبت از اخلاق و منش به میان می‌آید، سعدی و کلام سحرانگیز او گزینه‌ی خوبی برای کاوش و کندوکاو خواهد بود که مبحث خموشی نیز از این ادعا مستثنی نیست. اهمیت این موضوع در نگاه شاعر به اندازه‌های بوده که وی باب چهارم از گلستان را تحت عنوان «در فواید خاموشی» و نیز باب هشتم را تحت عنوان «در آداب صحبت» به این موضوع اختصاص داده است. افزون بر این، در بوستان، باب هفتم، «در عالم تربیت» را سروده که به همین مقوله پرداخته است. در بخش‌های دیگر کلیات او کموبیش به این موضوع اشاره شده که این امر، حکایت‌کننده‌ی اهمیت بالای «خموشی و سکوت‌گزینی» در نگاه شاعرانه‌ی سعدی می‌باشد. در مجموع سعدی خموشی را در 4 نوع «اخلاقی و فرهنگی»، «عشقی و عاطفی»، «عرفانی» و «مذهبی» تفسیر کرده است.

1- سکوت ستایی و خموشی اخلاقی و فرهنگی

سعدی را شاعر و معلم اخلاق لقب داده‌اند. بر این اساس، نگاه وی به موضوع اخلاق و فرهنگ بسیار نغز و زیبا و درخور تأمل خواهد بود. او در این بخش بیشترین مسأله‌ای را که مطرح می‌کند، پرهیز از پرگویی و زبان‌آوری است؛ زیرا این عامل را مایه و پایه‌ی بسیاری از آبروریزیها و بیاخلاقیها میدانند؛ زیرا انسان پرگو طبیعتاً پرخطا و اشتباه‌کار است و گوش نصیحت‌پذیر او خاموش و مرده است و نمیتواند به بهترین‌ها دست یابد. مهم‌ترین رویکردهای سعدی در بخش اخلاقی و فرهنگی عبارت است از:

1- نباید سخن گفت، مگر به وقت ضرورت:

در این بخش، سعدی با آوردن داستان کسری، شاهنشاه ساسانی و وزیر خردورز او به طرح این مسأله می‌پردازد و برای ملموس‌تر شدن این اندرز اخلاقی و فرهنگی شخصیت‌های نامی

و شناخته شده را به کار می گیرد؛ زیرا در این صورت باورپذیری این مقوله برای شنوندگان آسانتر خواهد شد. چون هنگامیکه عوام کوچهبازاری بزرگان و دانشمندان خود را در انجام رفتار و کرداری پیشقدم ببینند، بی گمان آنها را سرمشق خود قرار می دهند و از آنها پیروی می کنند. او می گوید:

«گروهی حکما به حضرت کسری در به مصلحتی سخن همی میگفتند و بزرگمهر که مهتر ایشان بود خاموش. گفتندش چرا با ما در این بحث سخن نگویی؟ گفت وزیران بر مثال اطباوند و طبیعت دارو ندهد جز سقیم (بیمار) را. پس چو بینم که رای شما بر صواب است، مرا بر سر آن سخن گفتن حکمت نباشد.

چو کاری بی فضول من بر آید مراد روی سخن گفتن
نشاید/وگر بینم که نابینا و چاه است اگر خاموش
بنشینم گناه است (کلیات، 61)

در جای دیگری، سعدی دو چیز را مایه ی سبکمغزی معرفی می کند: خموشی به گاه گفتن و گفتن به گاه خاموشی. وی در ادامه برای تأیید دیدگاه هایش از مثالی استفاده می کند و می گوید آنانی که مشتاق خدمت کردن به درگاه الهی هستند، نیازی به سخن گفتن ندارند؛ زیرا بلبل زمانی مهر لب می گشاید که گل و بوستان را در کنار هم مشاهده نماید. بنابراین، انسان مشتاق در ابتدای کارش باید به سکوت گزینی بسنده کند.

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت
خاموشی (کلیات، 29)

چه پروای سخن گفتن بود مشتاق خدمت را حدیث آن گه کند بلبل که گل با
بوستان آید (کلیات، 529)

2- یا از روی دانش و آگهی سخن بگویی، یا خموش و ساکت باش:

به دهقان نادان چه خوش گفت زن به دانش سخن گوی یادم مزین

(کلیات، 337)

بِهائیم خموشند ، گویا بشر زبان بسته بهتر که
گویا به شر
چو مردم سخن گفت باید بهوش وگرنه شدن چون بهائیم
خموش (کلیات، 338)

3- انسان پرگو، بی گمان بسیار خطا و اشتباه می کند:

تأمل کنان در خطا و صواب به از ژارخایان
حاضر جواب (کلیات، 336)
خاموشی محترم به کنج ادب به که گوینده ی
سقط باشی (کلیات، 904)
زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم
زیانش اندر حکم (کلیات، 28)

4- انسان خموش، پندپذیر است:

فراوان سخن باشد آکنده گوش نصیحت نگیرد مگر در
خموش (کلیات، 336)
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش
نبیند خموش (کلیات، 113)

5- انسان خاموش از گزند حوادث و بی آبرویی و رسوایی به دور است:

چو غنچه گرت بسته بودی دهن دریده ندادی چو
گل پیرهن (کلیات، 338)

«جوانی خردمند از فنون فضایل خطی وافر داشت و طبعی نافر. چندان که در محافل دانشمنداننشستی زبان سخن ببستی. باری پدرش گفت: ای پسر تو نیز آنچه دانی، بگوی. گفت: ترسم که بپرسند از آنچه ندانم و شرمساری برم». (کلیات سعدی، 1379، صص 112-111)

6- کیفیت سخن، از میزان سطح آن - بالا یا پایین - خبر می دهد؛ جهت اثبات آن نیازی به زیاده گویی نیست:

سخن پیدا بود سعدی که حدش تا کجا باشد زبان در کش که منظورت ندارد
حد زیبایی (کلیات 630)

7- در برابر لطف و مهربانی های خداوند، نباید سکوت کرد:

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و
من خاموش (کلیات، 77)

8- اهل راز، زمان سخن گفتن، کلامی چون دُرّ و گوهر بیرون می آورند:

صدف وار گوهر شناسان راز دهن جز به لؤلؤ
نکردند باز (کلیات، 336)

درون دلت شهر بندست راز نگر تا نبیند در
شهر باز (کلیات، 336)

9- در برابر افراد نادان باید سکوت کرد:

مرا هر آینه خاموش بودن اولی تر که جهل پیش خردمند
عذر نادان است (کلیات، 443)

10- از چیزی که تاب و توان شنیدن آن را نداری و زبان بار است، سخن بر زبان میاور:

مگوی آن چه طاقت ندارد شنود که جو کشته ، گندم
نخواهی درود (کلیات، 337)

11- نعمت های الهی به اندازه ای زیاد است که زبان ناقص آدمی قادر به برشمردن همهی آنها نیست؛ پس سکوت کن:

سعدی ثنای تو نتواند به شرح گفت خاموشی از ثنای تو
حد ثنای توست (کلیات، 844)

12- زمانی سخن بگوی که نامحرمی در میانه نباشد:

سخن بگوی که بیگانه پیش ما کس نیست به غیر شمع و همین
ساعتش زبان بیرم (کلیات، 576)

13- انسان های خموش، موجب دگرگونی روحی و معنوی دیگران می شوند:

دامن آلوده اگر خود همه حکمت گوید به سخن گفتن زیباش
بدان به نشوند

و آن که پاکیزه رود گر بنشیند خاموش هم از سیرت
زیبایش نصیحت شنوند (کلیات، 887)

14- باید دهان را از گفتن عیب دیگران بست و پاک کرد:

ای که دانش به مردم آموزی آن چه گویی به
خلق خود بنیوش

خویشتن را علاج می کنی باری از عیب
دیگران خاموش (کلیات، 895)

15- خموشی، بهترین صفت و ویژگی اخلاقی است:

نظر کردم به چشم رای و تدبیر ندیدیم به ز خاموشی
خصالی (کلیات، 905)

16- خاموشی برای ناهلان مایهی پرده‌داری و بی‌آبرویی است:

کم آواز را باشد آوازه تیز چو گفنی و رونق
نماندت گریز

ترا خاموشی‌ای خداوند هوش وقارست و نا اهل را
پرده پوش (کلیات، 338)

17- بر انسان خموش، گناهی نوشته نمی‌شود و متعاقباً مجازاتی هم برای او نخواهد بود:

زبان درکش‌ای مرد بسیار دان که فردا قلم نیست
بر بی زبان (کلیات، 335)

18- راز خودت را با کسی در میان مگذار، چه در این صورت در رنج و عذاب خواهی
افتاد:

خاموشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و
گفتن که مگوی (کلیات، 754)

2- سکوت ستایی و خموشی عشقی و عاطفی

عشق، ودیعی‌های ازلی و بیانتها است که حق تعالی در وجود همهی پدیده‌ها قرار داده است. هستی آفریده‌ها نیز به واسطهی عشق است و بی آن، جهان کاینات رونقی ندارد. آثار نگاشته و سروده شده درباره‌ی عشق، از گذشته‌ها دور همواره مطرح بوده‌اند. سعدی هم بسیاری از اندیشه‌ها، باورها و احساسات عاشقانه‌ی خود را در قالب غزل بیان کرده و عواطف درونی خود را صاف و صمیمی با خوانندگان در میان گذاشته است. بررسی اشعار سعدی به ویژه غزل‌های او نشان می‌دهد که سعدی عاشقی است که دل و روحش، سرشار از عواطف عاشقانه و توصیف‌های زیبای معشوق است و تار و پود وجودش با عشق بافته شده است. او مبحث عشق را در مقوله‌ی خاموشی نیز آورده و با زیبایی هرچه

تمامتر ترکیب و آمیزهای از آن دو پدید آورده است. از نگاه سعدی مهم ترین و بارزترین مؤلفه‌های سکوت عاشقانه عبارت است از:

1- عشق، غم عشق و نشانی از معشوق، پرده ی خموشی عاشق را می‌درد:

سعدی آنچنان شیفته و مفتون یار است که می‌گوید اگر روزگار غدار زبان او را خموش کند و جانش را بگیرد، وقتی از نام معشوق سخنی به میان بیاید، ریزه‌های استخوان او در زیر خاک به زبان می‌آیند و از این پیوند عاشقانه سخن می‌گویند. بدین ترتیب سعدی معتقد است که زبان عشق را خموشی نیست؛ زیرا با دل و جان سر و کار دارد، دل و جانی که هیچ گاه از درد عشق ساکت نخواهند شد:

اگر زبان مرا روزگار دربندد به عشق در سخن آیند
ریزه‌های عظام (کلیات، 566)

سعدی در ادامه بر این دیدگاه تأکید می‌ورزد و می‌گوید که دست کشیدن از عشق یار و سکوت و خموشی‌گزینی در برابر آن هرگز امکان ندارد و اگر روزی زبان گفتارش از واگفت این عشق بازایستد، درونش هم چنان مملو از مهر معشوق خواهد بود. در این زمینه عشق بلبل به گل را مطرح می‌کند و می‌گوید که بلبل خسته دل تنها، با شنیدن بوی گل که از جانب باد صبا به مشامش می‌رسد، چنان دست و پایش را گم می‌کند که دیگر خموش بودن برایش نشدنی و ناممکن می‌گردد:

من از حکایت عشق تو بس کنم؟ هیهات مگر اجل که ببندد
زبان گفتارم (کلیات، 576)

بوی گل آورد نسیم صبا بلبل بیدل ننشید
خموش (کلیات، 554)

مهرورزی سعدی نسبت به معشوق به اندازه ای است که آرزو می‌کند به بهانه ای فرصت بیان ویژگیهای یار را به دست آورد تا در این میدان داد سخن بدهد و گوی نهفته‌های دلش

را با خم چوگانِ زبانش به حرکت درآورد و به نوعی حقّ مطلب را در این زمینه ادا نماید و الحق که بزرگسختوری چون سعدی را یارای انجام چنین مدعا نیست:

گر به میدان محاکای تو جولان یابم گوی دل در خم چوگان
زبان اندازم (کلیات، 582)

2- دیدن رخ یار موجب حیرت و خموشی گزینی می شود:

سعدی خطاب به یارش از وقت هایی می گوید که بی او با دشواری و رنج سر شد و حالا با آمدن یار، شور و اشتیاق در رگ های خشکیدهی وجودش جریان یافته است. او در ادامه دلیل خاموشی و سکوت گزینی را حیرت و سرگشتگی اش نسبت به ویژگی ها و اوصاف پسندیدهی یار می داند و نه از یاد بردن یاد و خاطرهی معشوق. او می گوید در نبود تو (یار) حرف و سخنها بسیار برای در میان گذاشتن دارم؛ اما وقتی به حضورت می رسم و وجود نازنیت را در کنارم حس میکنم، گویی زبان اندر دهنم می خشکد:

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم تا برفتی ز برم
صورت بی جان بودم

نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند که در اندیشهی اوصاف
تو حیران بودم (کلیات، 572)

سخن ها دارم از دست تو در دل ولیکن در
حضورت بی زبانم (کلیات، 591)

اوصاف و ویژگی هایی که همگان را چون بلبل عاشق به سخن آورده و تنها کسانی خموش مانده اند که به مرحلهی حیرت و سرگشتگی رسیده اند و زبان شان را در برابر این همه زیبایی و حُسن یارای سخن گفتن و لب گشودن نیست. درست مانند سرو و صنوبر که تا تو در باغ باشی و جولان بدهی، آنچنان محو تماشای تو می شوند که چمیدن از یادشان می رود:

شهری متحدان حُسنَت اَلَا متَحیران
خاموش (کلیات، 553)

چو بلبل روی گُل بیند زبانش در حدیث آید مرا در رویتاز حیرت فروستهست
گویایی (کلیات، 628)

در چمن سرو ستادست و صنوبر خاموش که اگر قامت زیبا ننمایی
بچمند (کلیات، 511)

3- سخن گفتن در مقوله ی عشق و در حضور معشوق، بیهوده و نادرست است:

از دید شاعر، سخن گفتن عاشق در برابر معشوق شیریندهان و شکرین کام، زیره به کرمان
بردن است. بر این اساس، عاشق مفتون در پیشگاه یار گرامی تنها باید سکوت پیشه کند و
محو جمال و زیباییهای یار شود و از شهد گوارای سخنان وی بهره جوید؛ درست مانند
سرو و طوطی که با دیدن روی تو از حرکت و گفتار باز می ایستند و در جای خود
خموش می شوند:

حدیث سعدی در عشق او چو بیّهده است نزد دمی چو ندارد
زبان گفتاری (کلیات، 657)

سعدیا گفتار شیرین پیش آن کام و دهان دُرّ به دریا می فرستی زر به
معدن می بری (کلیات، 660)

سرو ایستاده به چو تو رفتار می کنی طوطی خموش به چو تو
گفتار می کنی (کلیات، 683)

4- هم صحبتان با یار، بی گمان از نیک بختان روزگار به شمار می آیند:

چه نیک بخت کسانی که با تو هم سخند مرا نه زهرمی گفت و نه
صبر خاموشی (کلیات، 666)

سعدی در این حد اکتفا نمی کند و راه رسیدن به این مرتبه را گوشزد می نماید. از دید او تنها کسانی لیاقت هم صحبتی با معشوق را به دست می آورند که از عمق جان به او علاقه‌مند باشند و از این پیوند عاشقانه، کلامی به بیرون بروز ندهند و به اصطلاح، حفظ اسرار کنند:

ندارد با تو بازاری مگر شوریده اسراری که مهرش در میان جان و مهرش
بر دهان باشد (کلیات، 490)

5- آن که درد و غم عشق را نمی داند، باید ساکت باشد و دست از نصیحت عاشق بردارد:

ندانند دوش بر دوش حریفان که تنها مانده چون خفت از غمش دوش
نکوگویان نصیحت می کنندم ز من فریاد می آید که
خاموش (کلیات، 553)

6- دیدن یار موجب بهبودی حال عاشق می شود:

خلاف سرو را روزی خرامان سوی بستان آی دهان چون غنچه بگشای
و چو گل بندر گلستان آی (کلیات، 626)

7- در برابر جفای یار، سکوت گزینی کاری است بس دشوار و سترگ:

گفت خاموش چون شوم سعدی کاین همه کوفت می
خورم از یار (کلیات، 893)

8- سخن نگفتن از خوبی ها و حسنات یار، همهی مرارت هایی را که معشوق برای رسیدن به او تحمل کرده است، بی اثر می کند:

گر از حدیث تو کوتاه کنم زبان امید که هیچ حاصل ازین گفت و گونمی
آید (کلیات، 531)

3- سکوت ستایی و خاموشی عرفانی

خاموشی از عناصر مهم و مورد توجه در سلوک عرفانی است که معمولاً به دو نوع خاموشی زبان و خاموشی ضمیر تقسیم می‌شود و با عناصر مهمی چون «نفی خواطر»، «معرفت»، «فنا» و «آگاهی محض» ارتباط مستقیم و تنگاتنگی دارد. در متون عرفانی که به مبحث سکوت پرداخته شده، بارها به دوام سکوت و جز با شیخ سخن نگفتن، اشاره گردیده است. در فصل پانزدهم مرصادالعباد آمده است: «باید که [سالک] با هیچ کس سخن نگوید مگر با شیخ که واقعه را بر رای او عرضه دارد به قدر ضرورت، باقی «مَنْ صَمَتَ نَجَا» برخوردار و به غیر ذکر زبان نجنباند». (رازی، 1379، ص 283) رازی در سلسله سفارش های خود به مریدان مبتدی، سکوت گزینی آنها را از لوازم بایسته برای ادامه ی راه سلوک الی الله می‌داند. از دید او مریدی که در آغاز راه است، تنها باید هم کلام شیخ و مرادش باشد و در این ارتباط نیز تنها به بیان نکاتی بپردازد که ضرورت دارد.

در برخی آثار منظوم و مثنوی عرفانی و ادبی، سکوت از حالت کلیگویی بیرون آمده و به انواع گوناگونی قسمت شده است. برای نمونه، قشیری صمت عام را به زبان می‌داند و صمت عارفان را به دل و صمت محبان را به خواطر اسرار. (قشیری، 1379، تلخیص، ص 187) ابن عربی نیز با اندک اختلافی، ضمن تکرار کلام قشیری، می‌گوید: «بدان که خاموشی بر دو بخش است: یکی خاموشی به زبان از سخن گفتن با غیر خدا و دیگر خاموشی به دل است از خواطر از جز حق ... خاموشی زبان از منازل عامه است و خاموشی به دل از صفات نزدیکان است که ایشان اهل مشاهدهاند». (ابن عربی، 1367، ص 10) مراد از خاموشی به دل، همان نفی خواطر می‌باشد.

اگرچه در شعر و ادب پارسی از سعدی به عنوان شخصی عارف مسلک یاد نشده است، اما با واکاوی کلیات وی میتوان به شعرهایی دست یافت که رنگ و بویی عرفانی دارند و به بخشی از احوالات و مقامات صوفیانه چشمزد دارند. «عرفانش معتدلترین، بیرباترین و

عملیترین نمونهی عرفان است. شطحیات عربده جویانه و دعوی های گزاف هذیانی که در کلام اهل سکر موجب رمیدگی خاطر هاست؛ جز به ندرت در مطاوی آن ها نیست». (زرین کوب، 1391، ص 113) سعدی در مبحث خموشی و سکوت، دیدگاه های صوفیانه اش را دخالت داده و آن ها را آمیخته به مسایل عرفانی کرده است. مهمترین اندرزهای عرفانی سعدی عبارت است از:

1- در صورت نبود نامحرم، می توان از اسرار گفت؛ زیرا هر کسی درخور شنیدن آن نیست:

سخن بگویی که بیگانه پیش ما کس نیست به غیر شمع و همین ساعتش
زبان ببرم (کلیات، 576)

2- سرّ ضمیر در صورت موافقت دل، بر زبان خواهد آمد:

سعدی ضمن مهم دانستن اسراری که در ضمیر آدمی نهفته است، می گوید تا زمانی که دل - که مرکز اسرار است - نخواهد، رازی از آن به بیرون رخنه نمی کند و بر سر زبان ها نمی افتند:

سرّ دل از زبان نشود هرگز آشکار گر دل موافقت نکند که ای زبان
بگویی (کلیات، 689)

سعدی، در تبیین اهمیّت رازداری و حفظ اسرار، می گوید تنها کسانی در دریای فنای الهی محو و نیست خواهند شد که مهر و محبت حضرت حق را در ژرفای وجودشان پیورند و همواره شعله های آتش این عشق را زنده نگه بدارند و در برابر وارده های غیبی و اسراری که بر قلبشان نازل می شود و از رازهای غیب خبر می دهد، سکوت اختیار کنند و مَهر بر دهان شان بزنند.

ندارد با تو بازاری مگر شوریده اسراری که مهرش در میان جان و مهرش بر
دهان باشد (کلیات، 490)

3- اندیشیدن به اوصاف باری تعالی موجب حیرت است و به تبع آن خموشی و

سکوت:

سعدی بر این باور است که عظمت و بزرگی صفات الهی به اندازه ای است که آدمی را در حیرت و سرگشتی فرو می برد و لبان او را از گفتار می بندد. عارفان در تعریف حیرت آورده اند «امری است ناگهانی که هنگام تأمل و حضور و تفکر در دل وارد شود و صوفی عارف را از تأمل و تفکر باز دارد. و تحیر منازلتی است که بر دل عارفان مستولی شود بین یأس و طمع در وصول به مطلوب و مقصود، تا طمع در وصول نکند و از طلب مأیوس نگردد». (گوهرین، 1388، ج 4، ص 291) با توجه به این تعریف، سعدی نیز معترف است که با دیدن جمال الهی دیگر مجالی برای سپاسگزاری و شکر به درگاه رحمانی باقی نمی ماند؛ زیرا لازمی انجام این عمل، داشتن هوش و تأمل است که در مقام حیرت محلی از اعراب ندارند.

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم تا برفتی ز برم صورت
بی جان بودم

نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند که در اندیشهی اوصاف
تو حیران بودم (کلیات، 572)

شهری متحذثان حسنات الامت حیران
خاموش (کلیات، 553)

4- در برابر طامات و دعوی و شطح باید لب فرو بست:

معمولاً در عرفان و تصوف «طامه و دعوی» به همراه «شطح» به کار میرود و بسیاری مراد از دعوی را شطح می دانند که از سوی بیشتر عارفان رد شده است و اهل طامات و شطح،

مطروود اکثریت اهل معرفت هستند. در میان عارفانی که به طامه و شطح گویی معروف اند می توان به بایزید بسطامی، حسین منصور حلاج، ابوسعید ابوالخیر، ابن عربی و ... اشاره کرد. در تعریف شطح آورده اند: «کلمه ای است که از آن بوی رعونت و ادعا بیاید، و آن بسیار کم اتفاق میافتد که از ناحیه ی اهل شریعت شنیده شود». (ابن عربی، 1384، ص 563) در تعریف طامات نیز گفته اند معارفی «که در او ان سلوک بر زبان سالک گذر کند، و خرق عادت و کرامت را نیز گویند. - و اهل طامات نزد صوفیه سالکی را گویند که بیان حقایق خود کند، و اظهار کرامت خود خواهد و کند». (گوهرین، 1388، ج 8، ص 273) بنابر این تعریف، سالک راه حق باید که دهان خود را از این طامات و شطحیات بشوید و به جای آن سرگرم گفتن ذکر و یاد خداوند شود تا به علو درجات روحانی دست یابد.

به صدق و ارادت میان بسته دار زطامات و دعوی زبان بسته دار

(کلیات، 214)

5- راه سلوک الی الله (راه عشق)، مسیری است پر از فتنه و غوغا

نکته ای که در این بیت می توان بدان اشاره کرد، تضادی است که میان عقل و عشق به چشم میخورد. دوگانگی که این دو را از پایه و بنیاد رو در روی هم قرار می دهد و آنها را مخالف هم می سازد؛ به گونه‌ای که از دید عرفان و تصوف، تنها حضور و بروز یکی از آن دو در وجود آدمی شدنی است و نه هر دوی آن ها. بر این اساس، عقل که شور و شوق عشق را می داند، آرامش و سکوت پدید آمده را موقتی و زودگذر می شمارد و معتقد است در این راه چه بسیار فتنه هایی است که امان از عقل عاجز و انعطاف ناپذیر می برد. از این رو، از سکون و سکوتی که پیدا آمده، چندان خشنود نیست:

عقل را گفتم ازین پس به سلامت بنشین گفت خاموش که این فتنه دگر پیدا شد

(کلیات، 487)

4- سکوت ستایی و خموشی مذهبی

خموشی در تعالیم اسلامی از بسامد بالایی برخوردار است و نمود بارز آن را در احادیث و روایات گوناگون می‌توان مشاهده نمود. سکوت به معنی ترک سخن و توأم با آرامش و سکون است که در قرآن نیز بدان اشاره شده است؛ از جمله در آیهی 154 سورهی اعراف. در مفردات نیز «ترک کلام» مختص معنای سکوت دانسته شده است. (راغب اصفهانی، بی تا، ذیل سکوت) صُمت نیز به معنی سکوت است که مشتقات آن یک بار در قرآن آمده است. پیامبر اسلام نیز در اهمّیت سکوت، به نقل از حضرت خضر (علیه السلام) در پاسخ به تقاضای موسی (علیه السلام) آورده اند: «ای جویای علم، همیشه گوینده کمتر از شنونده خسته می‌شود. پس هم نشین های خود را هر گاه برای شان سخن می‌گویی خسته نکن». (برومند، 1380، ص 74) بدیهی است که منظور از سکوت در موارد یاد شده، سکوت بجا و بهنگامی است که خود می‌تواند عالی‌ترین مفاهیم را در قالب ارتباطی غیرکلامی منتقل سازد.

سعدی هم از این زاویه به موضوع سکوت پرداخته است، هرچند که نگاه مذهبی شیخ اجل به مقولهی خموشی و سکوت بسیار محدود است. نگارنده با بررسی کلیات سعدی تنها به یک نمونهی مذهبی برخورد. سعدی در این بخش از این که زبان قاصر او در بیان خوبی‌ها و نعمت‌های الهی ناتوان است و نمی‌تواند آن‌گونه که باید ثنا و ستایش حضرت باری تعالی را بگوید، شرمسار و خجالت زده است. او علّت این ناتوانی را در کمال حُسن و حَسَنات الهی می‌داند؛ زیرا فراتر از درک و فهم بشر زمینی است. مجموع این عوامل، سعدی را بر این می‌دارد که بگوید:

نه عجب کمال حُسنست که به صد زبان بگویم که هنوز پیش ذکرت خجلم ز بی

زبانی (کلیات، 682)

انواع سکوت و خموشی در کلیات صائب

مقوله ی خموشی و سکوت در کلیات صائب بسامد بالایی دارد. او که اهمیت این موضوع را در رشد و کمال شخصیت افراد جامعه به خوبی درک کرده بود، به روشنی و دقیق به تجزیه و تحلیل جنبه های گوناگون آن همت گماشته بود. صائب در میان انواع سکوت و خموشی به 5 نوع اشاره کرده است: 1- سکوت ستایی و خموشی اخلاقی و فرهنگی 2- سکوت ستایی و خموشی عرفانی 3- سکوت ستایی و خموشی عشقی و عاطفی 4- سکوت ستایی و خموشی مذهبی 5- سکوت ستایی و خموشی سیاسی و اجتماعی.

1- سکوت ستایی و خموشی اخلاقی و فرهنگی

فرهنگ و اخلاق دارای مؤلفه های بسیاری است که در هر جامعه ای، این مؤلفه ها متغیر هستند. یکی از برجسته ترین مؤلفه های اخلاقی و فرهنگی، توجه به سکوت و خموشی است که در میان شاعران و نویسندگان فارس‌زبان از اهمیت بالایی برخوردار است. صائب نیز به این مقوله پرداخته و دیدگاههای متفاوتی را مطرح کرده است. این دیدگاهها عبارت اند از:

- 1- در برابر هرزه درایان باید ساکت بود؛ زیرا بهترین پاسخ برای ابلهان خاموشی است:
نیست درمان مردم کج بحث را جز خاموشی ماهی لب بسته خون در دل کند
قلاّب را (دیوان، ج 1، 10)
- پیش ارباب غرض مهر به لب زن صائب گوش این بدگهران در خور گفتار
تون نیست (دیوان، ج 2، 794)
- 2- در برابر بزرگان و اهل حال، باید سکوت پیشه کرد و تنها درس آموخت:
زبان در مجلس روشن دلان خاموش می باید که نوری نیست در سیما چراغ
ماهتابی را (دیوان، ج 1، 216)

چون صدف در حلقهی دریادلان خاموش باش با دهان گوهر افشان پای تا سرگوشش باش (دیوان، ج 5، 2347)

3- پرگویی و سخن بیهوده گفتن، شایستهی انسان عاقل نیست و در این زمینه باید از هر چیزی (غنچه، صدف، طبل، نافه، دریا، گوهر، ابر نیسان و ...) یاد گرفت که چگونه با رعایت این نکته، به شکوفایی و دامانی پر از گوهر رسیده‌و گنجینه و محرم اسرار الهی شده‌اند:

با صد زبان چو غنچهی گل بی زبان شدم تا پرده دار خردهی راز نهان شدم (دیوان، ج 5، 2809)

سینه‌ها را خموشی گنجینه گوهر کند یاد دارم از صدف این نکتهی سر بسته را (دیوان، ج 1، 100)

4- گفتار، موجب خطا، ریخته شدن آبرو و برانگیخته شدن آشوب و غوغا می‌شود و آدمی را از راه اصلی و حقیقی دور میکند؛ پس باید خموشی گزید و از شر این نا به سامانی‌ها در امان ماند و مهمتر از همه به اتحاد و یگانگی - که در اثر این آشوب‌ها خدشه دار شده است- رسید:

صائب ره صواب خموشی است یک قلم ورنه بود میان خطا و صواب حرف (دیوان، ج 5، 2491)

غنچه سان مهر خموشی بر لب گفتار زن یا چولب وا کردی از هم، غوطه‌ها در خار زن (دیوان، ج 6، 2940)

5- خموشی حریم امنی را برای آدمی پدید می‌آورد که هیچ دشمنی (غم و اندوه، قیل و قال، تیغ زبان) را یارای نفوذ کردن به درون آن نیست و در نتیجه آدمی در پناه آن در آرامش و آسودگی خاطر میزید:

پناه گیر به دارالامان خاموشی ترا که نیست میسر،
سخن بجای گفتن (دیوان، ج 6، 3065)

عشرتی گر هست در دارالامان خاموشی است غنچه سان با صد زبان خوش
سخن، خاموش باش (دیوان، ج 5، 2347)

6- در خاموشی و سکوت گزینی، پشیمانی وجود ندارد و به اصطلاح امروزی ها،
خاموشی برای آدمی به مثابه «بازی برد، برد» است:

خموشی را امانت دار لب کن پشیمانی ندارد بی
زبانی (دیوان، ج 6، 3407)

بی ندامت نیست هر حرفی که از لب سرزند بخیه زن از خاموشی این
رخنهی افسوس را (دیوان، ج 1، 39)

7- خموشی از کام جویی های ناروا و نابجا جلوگیری می کند:

زهی نقاب جمالت برهنه رویی ها خموشی تو زبان بند
کام جویی ها (دیوان، ج 1، 328)

8- زبان دانی خموشی بهترین علم هاست:

درد سر تا نکشی صائب ازین بی خبران گوشه ای امن تراز عالم
خاموشی نیست (دیوان، ج 2، 798)

9- خموشی بر کیفیت گفتار می افزاید:

ز خاموشی شود کیفیت گفتار روز افزون خم سر بسته صائب باده را
پرزور می سازد (دیوان، ج 3، 1463)

10- کار و بار سخن ورزان درست و به سامان نخواهد شد:

درد، رنگین چو کند روی سخن را صائب کار اهل سخن آن به که
به سامان نرسد (دیوان، ج 4، 1652)

11 - خموشان، از دست ساقی ازلی باده ی ناب و سرمست کننده ی روحانی می نوشند:

از آن چو کوزه می سربسته ام خموش که خم به هر که لب نگشاید
شراب ناب دهد (دیوان، ج 4، 1922)

12 - خموشان، ناز و منت بهشت و رضوان را نمی کشند؛ زیرا خود در بهشت خموشی، به کمال لذتها رسیده‌اند:

صائب کسی که سر به گریبان خود کشید ناز بهشت و منت
رضوان نمی کشد (دیوان، ج 4، 1980)

13 - بجا و به هنگام سخن گفتن مهم است. زیرا در این صورت دامن وجودت پر از گوهر خواهد شد:

در وقت خویش لب بگشاید چون صدف ز احسان ابر، دامن خود
پر گهر کنید (دیوان، ج 4، 2081)

14 - خاموشی مانند چتری است که بر سر انسان خوش اقبال قرار می گیرد و او را به شاهی جهان میرساند:

بود مُلک جهان زیر نگین اقبال‌مندی را که چترش مهر خاموشی و
تنهایی علم باشد (دیوان، ج 3، 1501)

2 - سکوت ستایی و خموشی عرفانی

با توجه به مباحثی که در بخش عرفانی مربوط به سعدی مطرح گردید و تکرار آن، کلام را به درازا میکشاند، می توان به این نتیجه رسید که صائب نیز از شاعران صوفیمسلک فارس‌سبزیان در سده‌ی یازدهم هجری به شمار می رود و به این اعتبار، بارها از اصطلاح‌ها و اندیشه‌های عرفانی بی شماری در آثار خود سود جسته است. نگاه عرفانی شاعر به مسأله‌ی خموشی و سکوت در کلیات او نمود بارزی دارد و پس از نوع اخلاقی آن، پربسامدترین نوع محسوب می شود.

رویکردهای صائب به خموشی و سکوت گوناگون و متنوع است. او در جایی با به کار بردن اصطلاح «ترزبانی»، آن را دلیل تیره و تار شدن وجودش می داند و معتقد است با خاموشی و لب فرو بستن می تواند به مرحله‌ای از کمال برسد که آیینی وجودش را صیقلی دهد؛ نمایش دهنده‌ی اسرار الهی و ملکوتی نماید و بدین طریق راه صعب و دشوار سلوک الی الله را طی نماید:

ترزبانی معدن زنگار می‌سازد مرا خامشی آیینی اسرار
می‌سازد مرا (دیوان، ج 1، 65)

نگاه عرفانی صائب در ابیات زیر هم دیده می شود:

در آن حریم خموشم که نغمهی منصور شنیده‌اند مکرر ز هر
سپند آنجا (دیوان، ج 1، 282)

ز حرف حق لب از آن بسته ام که چون منصور حدیث راست مرا دار می
شود چه کنم (دیوان، ج 5، 2786)

شاعر در این ابیات، سکوت‌گزینی در حریم حرم ستر الهی را سفارش می کند. منظور او از «نغمهی منصور»، ندای «أنا الحق» اوست که بر سر آن جان عزیز را فدا کرد. از این رو، صائب که سرنوشت حلاج را شنیده است، لب از افشای راز فرو می بندد.

بسیاری از عرفان پژوهان بر اساس شَطْح «أنا الحق» حلاج، از او به عنوان عارفی «وحدت وجودی» یاد میکنند. در عرفان اسلامی، تعریف جامع و مانعی از وحدت وجود دیده نمی‌شود. وحدت وجود به عنوان یکی از راه‌های اثبات و تأیید حقیقت عرفان مطرح است و بیشتر به کشف و شهود تکیه می‌کند. عارفان برپایه حدیث «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» بر این باورند که «هر چیز را دو وجه است: وجهی به سوی خود، و وجهی به سوی خدا، که به اعتبار و لحاظ وجه نخست، عدم است، و به لحاظ وجه دوم موجود است. در نتیجه جز خدا و وجه او موجودی نیست». (یثربی، 1382، ص 120) از این رو، آفریده‌های الهی همگی مرایا و تجلیات ظهور ذات اقدس الهی به شمار می‌روند.

موضوع دیگر، بحث دوری‌گزینی از قیل و قال اهل گفتوگوست. اگر سالکی بخواهد اهل حال شود و درون او گنجینهی اسرار الهی گردد، باید که لب از قیل و قال اهل ظاهر فرو بندد و دم درکشد؛ چرا که پرگویی منافاتی عظیم با رسیدن به مرحلهی احوال عرفانی دارد.

به گفت و گو نتوان اهل حال شد صائب خموش باش و سخن را مکن دراز اینجا (دیوان، ج1، 284)

در تعریف حال «گفته‌اند حال تغییر اوصاف بنده است ... [و] موهبت فیض پروردگار است به بنده اش، اما ورود آن به دل نتیجهی عمل صالح نفسی مزکی و مصفا است و نزول آن از حق به محض امتنان است و آن را از این جهات احوال خوانند که بازگشت و تحوّل بنده است از رسوم خَلْقیه و رسیدن او است به صفات حقیقی و درجات قرب و آن همان معنی ترقّی است». (گوهرین، 1388، ج4، ص 113) از این رو:

از خموشی مشت خاکِ بر دهان قال زن تا قیامت خیمه در دارالامان حال زن (دیوان، ج6، 2941)

بنابراین بنده ای که بخواهد از این موهبت الهی بهره‌مند گردد، باید دلی صاف و پاکیزه از هرگونه پلیدی داشته باشد؛ زیرا فیض الهی به دنبال دلی می‌گردد که درست‌ه باشد و امیال نفسانی در آن راه نیافته باشد. از راه‌های مهم و اساسی برای رسیدن به دلی اینچنین، خموشی و سکوت‌گزینی است.

در میان ننه‌ند صائب راز را با اهل قال غیر مهر خاموشی این گنج را
گنجور نیست (دیوان، ج 2، 638)

در جست و جوی خانه‌ی درست‌ه است فیض دایم چو غنچه سر به
گریبان کشیده باش (دیوان، ج 5، 2431)

صائب معتقد است که حیرت که با خاموشی ظاهری و درونی همراه است، جایگاه و مرتبه‌ای همچون سخن‌گفتن دارد؛ از این رو، اثری که خواهد داشت، نیز به همان اندازه خواهد بود:

رتبه‌ی گفتار را حیرت تلافی می‌کند چاره خاموشی است شعری را که
از تحسین گذشت (دیوان، ج 2، 676)

صائب معتقد است که برای نوشیدن باده‌ی روحانی معرفت و برای رسیدن به مرتبه‌ی شاگردی پیر مغان - که چون انسانی کامل، راهنما و راهگشای دشواری‌های مسیر پر رمز و راز سلوک الی الله است - تنها یک راه وجود دارد و آن لب فرو بستن از قیل و قال‌های این جهان فانی است. اگر نه در خورآبهی گیتی راه به جایی نخواهد برد و غفلت و پشیمانی دام‌گیر وی خواهد شد.

هر که چون کوزه‌ی لب بسته نگرید خموش در خرابات جهان باده‌ی
نابی نکشید (دیوان، ج 4، 1761)

نکته‌ی دیگر آنکه، صائب معتقد است، آدمی با خموشی و سکوت آمادگی دریافت فیض‌های الهی خواهد شد. عرفا فیض را «واردات غیبی ... از هر مرتبه و هر وجه که [بدون تحمل

زحمت کسب و اکتساب] باشد» و از طریق الهام بر قلب سالک القا شود، معنا کرده اند. (بی نام، 1390، ص 318) از این رو، یکی دانستن دو مقوله‌ی فیض و سکوت نشان دهنده‌ی اهمیت است که خموشی در نزد شاعر دارد؛ زیرا او سکوت را واسطه‌ی وارده‌ی قلبی بر دل سالک دانسته است.

ز تمکین مهر بر لب زن که خاک از فیض خاموشی نصیب از باده نوشان بیشتر
میگیرد از مینا (دیوان، ج 1، 228)

3- سکوت ستایی و خموشی عشقی و عاطفی

عشق و شاعری به گونه‌ای به هم آمیخته شده‌اند که میتوان عشق را مرتبه‌ی کمال و روح اندیشه‌ی ادبی انسان دانست. صائب نیز در عرصه‌ی عشق ورود کرده و مباحثی را بدان اختصاص داده است که مجال طرح آن نیست، اما نکته‌ی ای که در اینجا باید بدان اشاره نمود، ترکیب مسایل عشقی با آموزه‌های اخلاقی به‌ویژه خموشی و سکوت است که شاعر در این زمینه به راستی هنرمندانه عمل کرده است. در بخش مسایل عشقی، صائب 9 رویکرد را مطرح کرده است. او میگوید که عاشق دلباخته با دیدن روی زیبای یار و لبان چون لعل او، همهی وجودش دچار حیرت و سرگستگی می شود و دیگر توانی برای صحبت کردن برای او باقی نمی ماند.

حیرت آن روی آتشناک مهر لب شده است ورنه صد فریاد دارد هر
سپند خال او (دیوان، ج 6، 3134)

دیدن لعل لبش خاموش می سازد مرا تنگ ظرفم، رنگ می
مدهوش می سازد مرا (دیوان، ج 1، 66)

آتشین شکوه ای از لعل تو در دل دارم که اگر لب بگشایم دو
جهان می سوزد (دیوان، ج 4، 1644)

نقطه‌ی مقابل آن نیز وقتی خواهد بود که یار اعتنائی به عاشق نکند و او در حسرت شنیدن یک جمله بماند و این آرزو را به گور برد:

تا کی ز حسرت لب خاموش خون خورم؟ این آرزو مرا به لب
گور می برد (دیوان، ج 4، 1949)

در جای دیگری، شاعر روی یار را عاملی برای پاسخ دادن به هرزه گویی های حرف
پیمایان می داند:

اگر صائب از آن آینه‌ی رخسار رو یابد ز ند مهر خموشی برده‌ن،
حرف آفرینان را (دیوان، ج 1، 209)

صائب بر این باور است که عاشق حقیقی باید لب از بیان عشق فرو بندد و اسراری را که
میان عاشق و معشوق هست، در خود نگه دارد و بگذارد کارها و اقداماتی که فداکارانه در
این راه انجام داده است، بازگو کننده‌ی کیفیت این رابطه باشند:

نقش شیرین، شاهد شیرینی کارت بس است پشت خود برکوه نه، ای کوه
کن خاموش باش (دیوان، ج 5، 2347)

از این رو به عاشق توصیه می کند که وقتی به حریم وصال یار رسید، با همهی زبان
آوریهایی که دارد، هم چون شانه‌ی صدزبان خاموش و ساکت بماند:

تا در حریم زلف او گستاخ گردی همچو بو با صدزبان درخامشی
چون شانه شو چون شانه شو (دیوان، ج 6، 3186)

البته حفظ این راز بسیار دشوار و سخت است و این موضوع مسؤولیت عاشق را بالاتر می
برد؛ زیرا این عشق آتشین اگر در دل سنگ جای بگیرد، پنهان نخواهد ماند و فاش خواهد
شد:

لب از اظهار راز عشق بستم، گرچه می دانم ز شوخی در دل سنگ این شرر
پنهان نمی ماند (دیوان، ج 3، 1537)

نقش معشوق نیز در حفظ این راز پررنگ و بارز است؛ زیرا با لطف و شفقتی که در حق عاشق روا می‌دارد، می‌تواند او را به آرامش و سکون برساند؛ اگر نه که زبان عاشق با بریدن هم خاصیت گویاییش را از دست نمی‌دهد:

مگر به لطف خموشم کنی، وگرنه چوشم
زبان من به بریدن
نمی‌شود آخر (دیوان، ج 5، 2267)

4- سکوت ستایی و خموشی مذهبی

در فرهنگ اسلامی، خموشی و سکوت‌ستایی از جایگاه بالایی برخوردار است و ارزش آن در مواقعی، حتی از سخن نیز برتر دانسته شده است. توصیه و سفارش بزرگان دین نیز بر این اصل استوار بوده که مؤمن باید سکوت و گوش دادن را بر گفتار و سخن گفتن ترجیح دهد؛ زیرا اینگونه، هم میتوان خود را از خطا و اشتباه ناشی از پرگویی، دور داشت و هم، با گوش دادن به سخنان پرمغز دانایان، از آنها علم آموخت و کولهبار فکر و اندیشه‌ی خود را پر بارتر نمود. تجلی مذهبی این موضوع، در آثار برجستگان زبان و ادب فارسی نیز هویدا است. صائب در زمهری زبده‌گانی است که از دریچه‌ی مذهب - هر چند کوتاه و مختصر - به این موضوع پرداخته و بدان پر و بال داده است. از دید او، اگر مؤمن صحبت و همنشینی با مردم را ترک نماید و دامن خود را از اغیار برچیند، میتواند به این افتخار دست یابد که تنها یاد و نام خدا بر لبان خاموش او جاری و ساری شود؛ چراکه نتیجه‌ی بریدن از خلق، پیوستن به حق است.

حلقه‌ی ذکر خدا گردد لب خاموش تو گر شود توفیق از
مردم فراموشی ترا (دیوان، ج 1، 19)

نگاه شاعر یادآور این حدیث است: «مؤمن ... هرگاه خاموش شود، فکر کند و هرگاه سخن گوید، ذکر کند ... هرگاه خاموش شود، فکر کند در اموری چند که نافع باشد از برای

او از حقایق و معارف و مانند آنها و هر گاه به سخن آید، ذکر خدا کند؛ یعنی سخن او بی ذکر خدا نباشد». (آقاجمال خوانساری، 1366، ص 127)

صائب در ادامه ی این نگاه، به مخاطبش سفارش می کند که لب از غیبت مردم -که در آیات و روایت بیشماری به خوردن گوشت برادر مرده مانند شده است- فرو بندد و با آوردن نام طیب حضرت حق، کام و زبانش را از خُبث و پلیدی پاک نماید.

بود غیبت خلقت ، مردار خواری بپرداز از این لقمه کام و
زبان را (دیوان، ج 1، 411)

او در جای دیگری به این موضوع اشاره می کند که خاموشی به منزله‌ی کلیدی است که می تواند درهای بسته‌ی اجابت و سؤال را باز کند و آدمی را به غایت و هدفی که در سر و دل می پروراند، برساند؛ چراکه از فواید خموشی و سکوت، آیینی اسرار الهی شدن است و اگر کسی به این درجه از معرفت دست یابد که بتواند رمز و رازهای غیبی را در وجودش انعکاس دهد، بی گمان گشودن قفل های اجابت نیز برای او ساده خواهد بود. از این روست که بزرگان آورده اند: «خاموش باش در روزگار تا بزرگ شود کار تو». (آقا جمال خوانساری، 1366، ص 177)

کلید قفل اجابت زبان خاموش است قبول نیست دعا تا دعا
توانی کرد

رویکرد دیگر صائب، خموشی و سکوت زبان استعداد در برابر رحمت و بخشش الهی است. از دید او جایی که سخن از رحمت و بخشش الهی در میان باشد، عرصه برای خودنمایی داشته های انسانی که صائب از آن با عنوان زبان استعداد یاد کرده است، تنگ خواهد شد. بی گمان بنده‌ی مؤمن با دانستن این مطلب ظریف، راه را برای ابراز وجود عناصر دیگر می بندد و تنها به شفقت الهی دل خواهد بست.

چنین که رحمت او بی دریغ می‌بخشد چرا خموش نباشد زبان
استعداد؟ (دیوان، ج 4، 1764)

از نگاه صائب، لب خاموش، نگهبان سر است و گویا در گفتن این بیت به حدیث امام علی (ع) «هیچ پاسبانی نگهدارتر از خموشی نیست» نظر داشته است. (ابن شعبه، 1376، ص 89) زباندی نیز در میان فارسی زبانان رایج است که تا حدّ زیادی به این مضمون نزدیک است و آن زباند، «زبان سرخ، سر سبز دهد به باد» می‌باشد.

چشم پوشیده پرده دار دل است لب خامش نگاهبان
سر است (دیوان، ج 2، 1079)

5- سکوت ستایی و خموشی سیاسی و اجتماعی

صائب در عصر صفوی می‌زیست و بیدادگریها و بیثباتیهای فراوانی در این دوره گسترش یافت؛ «تازیانه‌زدن و کشتن دادخواهان، بازگذاشتن دست بیدادگران، کشتارهای بزرگ مردم، کور کردن، پوست کندن آدمی زاد، سوزاندن فرزندان آدم در آتش یا در قبای باروتی، افکندن انسان در قفس و سوزانیدن او، محبوس ساختن آدمی در خُم و فروانداختن از بالای مناره‌ی مسجد، بریدن گوش و زبان و بینی، شراب خواری و اعتیاد به مواد افیونی و دیگر اعمال و کارهای وحشیانه در فضای حاکم بر آن دوران، جاری و عادی بود». (صفا، 1369، ج 5، ب 2، تلخیص، صص 61) از نظر سیاسی هم، فرزندکشیهای بسیاری در میان شاهزاده‌های صفوی صورت میگرفت؛ به این بهانه که مبادا سودای شورش بر علیه شاه حاکم را در سر بیورراندند. عده ای از آن‌ها هم، کور می‌شدند، گروهی تبعید و شماری هم به حرمسراها فرستاده می‌شدند تا همدم و همنشین زنان گردند و از مسایل سیاسی دور باشند. شاه عباس کبیر، مقتدرترین شاه صفوی، نمونه‌ی بارزی از سلاطینی است که به قتل عام همه‌ی فرزندان و نزدیکان خود دست زده است.

در چنین فضای ملتهب و پر از ترس و وحشتی، بی گمان صائب نمی توانست آن چه را که در دل دارد، بر زبان آورد و آشکارا سخن بگوید. از این رو خموشی و سکوت را به عنوان راه چاره‌ی این وضعیت برمی‌گزیند و می‌کوشد تا مقاصدش را در پرده ابراز دارد:

با سینه‌ای ز حرف لبالب درین بساط خاموش چون کتاب
نباشد کسی چرا؟ (دیوان، ج 1، 336)

موضوع دیگری که بیانگر وضعیت نامطلوب روزگار صائب است، غمّازی و سخن‌چینی است که در میان تمامی لایه‌های اجتماعی نفوذ کرده بود. به گونه‌ای که افراد برای به دست آوردن مال و منصبی، حاضر به هر گونه نمانی و تخریب شخصیت دیگران بودند. صائب که از این وضعیت به خوبی آگاه است، این شرایط را این گونه به تصویر می‌کشد:

صائب خمّش نشین که درین روزگار حرف از لب برون نرفته به
غمّاز می‌رسد (دیوان، ج 4، 1967)

او در جایی دیگر، علّت سکوت‌گزینی‌اش را نبود محرم اسرار و هم‌زبان می‌داند و خودش را به طوطی و بلبل‌مانند می‌کند که از بس با آینه‌ی خموش و فسرده همدم بوده است، دیگر میل و رغبتی به سخن‌گفتن ندارد و حتّی بدتر از آن، سخن‌گفتن را از یاد برده است. از این رو لب از گفتار فرو می‌بندد:

صائب از قحط هم‌آواز چنین خاموش است طوطی از خاموشی آینه
دلگیر شده است (دیوان، ج 2، 764)

صائب خمّش نشین که درین عهد بلبلان ز افسردگی سرود فراموش
کرده‌اند. (دیوان، ج 4، 1996)

صائب که از اوضاع نا بسامان عصر خود به ستوه آمده، ناتوان از تغییر آن، می‌گوید که دیگر دل و دماغ شکوه و شکایت ندارم، پس خموشی و سکوت را برمی‌گزینم؛ زیرا اهل روزگار، محرم اسرار درون او نیستند و فرسنگها از آنچه که او در دل دارد، فاصله دارند. به

بیان دیگر، سکوت شاعر نشانهی رضایتمندی و خرسندی وی از وضعیت موجود نیست؛ بلکه دیگر تاب و توانی برای گله و شکایت نمانده است:

خموشیم اثرشکر نیست چون صائب دماغ شکوه ام از اهل روزگار
نماند. (دیوان، ج 4، 1875)

نتیجه گیری

خموشی و سکوت از همان آغاز عمر زبان و ادب فارسی مورد توجه اهل ادب بوده است. در این میان، سعدی و صائب تبریزی هم بر این مقوله تأکید نموده اند. آنها به عنوان مصلحان جامعه همواره در پی بیان موضوعاتی بودند که در اثر آن شخصیت جامعه دچار دگرگونی می شد. خموشی و سکوت از آن جمله است. بررسی های صورت گرفته در کلیات دو شاعر نشان داد که سعدی در بخش انواع سکوت، سکوت اخلاقی و فرهنگی، عرفانی، عشقی و مذهبی را مورد نظر داشته است، در حالی که صائب شیرین سخن، بر سکوت اخلاقی و فرهنگی، عرفانی، عشقی، مذهبی و سیاسی و اجتماعی تأکید کرده است. نکتهی مشترکی که باید ذکر کرد این است که هر دو بیش از همه به سکوت اخلاقی و فرهنگی توجه کرده‌اند که این موضوع نشان دهندهی حسّ مسؤولیتی است که آنها نسبت به وضعیت اخلاقی و فرهنگی جامعه داشته‌اند.

*قرآن کریم

- 1- آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، (1366)، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و دُرر الکلم (ج 2)، محقق و مصحح، جلال اللّٰین حسینی ارموی محدث، چاپ چهارم، تهران، دانشگاه تهران.
- 2- ابن عربی، محمد بن عبدالله، (1367)، رسائل ابن عربی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، مولی.
- 3- ، (1384)، ترجمه فتوحات مکیه (باب 73)، ترجمه محمد خواجهی، چاپ دوم، تهران، مولی.
- 4- ابن شعبه، حسن بن علی، (1376)، تحف العقول، ترجمه محمدباقر کمره ای، به تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ ششم، تهران، کتابچی.
- 5- برومند، سید مهدی، (1380)، شیوه های تعلیم در قرآن و سنت، رشت، کتاب مبین.
- 6- رازی، عبدالله بن محمد نجمالدین، (1379)، مرصادالعباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، چاپ هشتم، تهران، علمی و فرهنگی.
- 7- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، (بی تا)، معجم مفردات الفاظ قرآن، تحقیق از ندیم مرعشلی، دارالکتب عربی.
- 8- ، (1391)، حدیث خوش سعدی، چاپ پنجم، تهران، سخن.
- 9- سعدی، شیخ مصلح الدین، (1379)، کلیات، مطابق با نسخه ی تصحیح شده ی محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران، پیمان.
- 10- صائب تبریزی، (1387)، دیوان، تصحیح و مقدمه از محمد قهرمان، چاپ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی.
- 11- صفا، ذبیح الله، (1369)، تاریخ ادبیات در ایران (جلد 5 - بخش 2)، چاپ چهارم، تهران، فردوس.
- 12- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (1379)، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدراقات بدیع الزمان فروزانفر، چاپ ششم، تهران، علمی و فرهنگی.
- 13- گوهرین، سید صادق، (1388)، شرح اصطلاحات تصوف (جلد 4)، چاپ اول، تهران، زوآر.
- 14- یثربی، سید یحیی، (1382)، فلسفه عرفان، چاپ پنجم، قم، بوستان کتاب.